

**The status, purpose and style of the story telling (exemplum)
in *Shahnameh* of Ferdowsi**

Farideh vejvani*

Mahdi kamali**

Abstract

Most poets and writers in Iranian culture have used a lot of "exemplum" as a rhetorical element, because exemplum regardless that to be based on a famous story or habit or to be simply a wise, well-meaning and well-worded sentence has great persuasive power. Hakim Abolqasem Ferdowsi, like other poets, expresses the exemplum in *Shahnameh* in various occasions by awareness of a persuasive power that lies in a variety of exemplums, and he interprets it as "storytelling". In this paper, the quality of these "storytelling" has been examined through descriptive-analytical method. To do this, we first have introduced different meanings of the word "storytelling" in *Shahnameh*, and then, based on the couplets that this word has been used in them in the meaning of the expression of the exemplum, we have tried to show that Ferdowsi often uses of this persuasive strategy at the time of hidden or obvious inconsistency or dissonance of events of the story, or the speech, or the act, or the verdict of the characters with the vote of the exemplum and rhetorical speaker, and in most cases, the appearance of the exemplum is for this reason that a word, an event, an adventure, a decision, a condition or an opinion, a belief and the behavior way that is not acceptable to be changed, and its speaker identifies that if he sees fit, to be expressed in the form of an exemplum which is the result of collective wisdom of predecessors, will have a greater impact.

Ferdowsi also pursues various purposes such as punishment, annulment, reverence; strengthen the spirit, and weakening the spirit of narrating these exemplums.

Although the most of storytelling in Ferdowsi's *Shahnameh* is accompanied by the announcement of the speaker, and he states, aside from the exemplum, there are examples in which they narrating the exemplum is done without news. There are other examples that the wise word is quoted from the wise human and is the basis for decision making and practice. This wise word is in fact the same exemplum, and in terms of content and status of appearance, has no difference with the words that have been referred to as their being sample, and the only difference is that there is no mention of the phrase "storytelling" .

The present paper, these mentioned results have been obtained by examining the story telling technique in Ferdowsi's *Shahnameh*; the results that have no history in

* Assistant Professor of Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, Iran
vejvani@znu.ac.ir

** Assistant Professor of Academy of Persian Language and Literature, Tehran, Iran

Received: 26/12/2014

Accepted: 29/01/2017



the field of rhetorical researches of *Shahnameh*, and can be effective in identifying the art of this famous poet and the his poetry style.

Keywords: *Shahnameh*, Ferdowsi, exemplum, proverb.

References

- Aristotle (2013). *Rhetoric*, Ismail Sa'adat (trans.), 1st ed., Tehran: Hermes Publications.
- Anvari, Hasan (2005). *Dictionary of proverbs of Sokhan*, Vol. 1, 1st ed., Tehran: Sokhan.
- Hekmat, Ali Asghar (1982). *Proverbs of the Qur'an*, 2nd ed., Tehran: Quran's Bonyad.
- Khaleghi Motlagh, Jalal (2010). *Notes of Shahnameh*, Part I, 1st ed., Tehran: Islamic Encyclopedia Center.
- Zolfaghari, Hasan (2007). Reviewing the structure of gnomic verse. *Literary Research*, Vol. 15, Bahar, pp. 31-62.
- Rajaie, Mohammad Khalil (2001). *Ma'alem al-Balagheh*, 5th ed., Shiraz: University of Shiraz Press.
- Ravaghi, Ali (2011). *Dictionary of Shahnameh*, Vol. I, Tehran: Art Academy.
- Zarrin Kub, Abdolhossein (1989). *Sea in jug*, 3rd ed., Tehran: Elmi.
- Zelhaym, Rudolf (2002). *Arabic ancient proverbs*, Ahmad Shafi'iha (trans.), 1st ed., Tehran: Daneshgahi Publishing.
- Fotuhi, Mahmoud (2007). Allegory, in the *Encyclopedia of Persian Language and Literature*, p. 2, p. 422, Tehran: Persian Language and Literature Academy.
- Ferdowsi, Abolghasem (2007). *Ferdowsi's Shahnameh*, by the efforts of Jalal Khaleghi Motlaq and others, 8 vols., 1st ed., Tehran: Islamic Encyclopedia Center.
- Kazzazi, Jalal al-din (2003). *Nameh Bastan*, Vol. 3, 1st ed., Tehran: Samt.
- Garakani, Mohammad Hossein (2008). *Abda' Al Badaye'*, effort by Hossein Ja'fari, 1st ed., Tabriz: Ahrar.
- Mansour Mo'ayyad, Alireza (1994). *Gnomic verse in Shahnameh Ferdowsi*, 1st ed., Tehran: Publishing House of Islamic Culture.
- Nasir al-Din Toosi (2535/1976). *Asas al-Eqtebas*, Mohammad Taghi Modarres Razavi (emend.), 2nd ed., Tehran: University of Tehran Press.
- Homa'i, Jalal ad-Din (1994). *Meaning and expression*, Mahdokht Bano Homa'I (emend.), 2nd ed., Tehran: Homa.

جایگاه، هدف و شیوه بیان داستان (مَثَل) در شاهنامه فردوسی

فریده وجدانی* و مهدی کمالی**

چکیده

جایگاه ویژه مَثَل در فرهنگ ایرانی سبب توجه شاعران و نویسندگان بسیاری به این عنصر بلاغی شده است. حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز همچون دیگر شاعران با آگاهی از قدرت اقناعی نهفته در مَثَل، در نامورنامه خویش به مناسبت‌های گوناگون به داستان‌زنی (بیان مَثَل) روی می‌کند؛ اما مقام و موقع داستان‌زنی‌های وی خاص است. در تحقیق حاضر کوشش شده است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی نشان داده شود که فردوسی غالباً هنگام ناسازگاری و ناهم‌سویی آشکار یا پنهان حوادث داستان، قول، فعل یا رأی شخصیت‌ها با رأی گوینده مَثَل از این شگرد بلاغی بهره گرفته و ظهور مَثَل بیشتر برای این است که سخنی، رویدادی، ماجرای، تصمیمی، شرایطی یا نظر، باور و شیوه رفتاری تغییر یابد، و گوینده آن چنین تشخیص می‌دهد که اگر صلاح دید وی در قالب مَثَل که حاصل خرد جمعی پیشینیان است بیان شود، تأثیر بیشتری خواهد داشت. فرزانه توس همچنین از نقل این امثال اهداف گوناگونی نظیر تنبیه و تحذیر، بزرگداشت، خوارداشت و ... را دنبال می‌کند. مقاله حاضر با بررسی تک‌تک داستان‌زنی‌ها در شاهنامه فردوسی نتایج یادشده را به دست داده است؛ نتایجی که کمترین سابقه‌ای در حوزه پژوهش‌های بلاغی شاهنامه ندارد و می‌تواند در شناسایی هرچه بیشتر هنر این شاعر بلندآوازه و سبک شاعری او مؤثر واقع شود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی، مَثَل، ضرب‌المثل

مقدمه

فردوسی لفظ «داستان‌زدن» را در معانی متعددی به کار برده است که در بخش بعدی مقاله یاد خواهد شد. این لفظ، در یکی از کاربردهای معنایی خود، معادل فارسی «ضرب مَثَل» و به معنی «مَثَل آوردن» است؛ اما «مَثَل»، خود به چه معنی است؟ در علم بلاغت، استعاره‌ای را که طرفین آن صورت‌هایی متنوع از امور متعدد باشد، استعاره مرکب یا تمثیل می‌نامند (رجایی، ۱۳۷۹: ۳۱۰) و از تمثیلی که در میان مردم رواج یابد و به حد شیوع برسد، با عنوان مَثَل یاد می‌کنند (همان، ۳۱۲)؛ اما از کاربرد اصطلاح «ارسال‌المثل» در کتب بدیع و شواهدی که قدما و متأخران برای آن آورده‌اند (از جمله ر.ک: گرکانی، ۱۳۷۷: ۴۰-۴۳) می‌توان دانست که در این اصطلاح، مَثَل را هم به سخنان حکمت‌آمیز و هم به داستان‌ها و ماجراهایی اطلاق کرده‌اند که برای

vejvani@znu.ac.ir

mehdikamali1970@yahoo.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان، زنجان، ایران (مسئول مکاتبات)

** استادیار گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۰

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۰/۵

امور جاری و واقع استعاره می شده است. از این رو، همایی در تعریف آن می نویسد: «مثل عبارت است از جمله‌ای که ابتدا در مورد مخصوصی به کار رفته و سپس چندان شهرت گرفته است که آن را در هر مورد مشابهی به کار می‌برند؛ خواه متضمن قصه و واقعه‌ای باشد ... یا مسبوق به قصه و سرگذشتی نباشد. ... هر وقت می‌خواهند حالت شخصی یا امری را مجسم کنند، یک مثل می‌آورند» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۴۲).

همچنین او با اشاره به تفاوت مصادیق این اصطلاح در کتب بدیع، به قصد تدقیق اصطلاح می‌نویسد: «ما نیز در تعریف، چاره‌ای نداریم جز اینکه مثل را طوری تفسیر کنیم که شامل امثال داستانی از قبیل ... و همچنین کلمات حکیمانه بشود؛ یعنی بگوییم: عبارت نغز پرمعنی است که شهرت یافته [یا] درخور شهرت و قبول عامه باشد؛ اعم از اینکه مبتنی بر قصه و داستان و مورد و مضرب باشد یا نباشد، یا اینکه مثل را اختصاص به امثال داستان [ظ.: داستانی] بدهیم و عبارات حکیمانه را «شبه‌مثل» و باقی را «امثال کنایی» اصطلاح کنیم یا سه عنوان درست کنیم: امثال داستانی، امثال حکیمانه، امثال کنایی» (همان: ۱۹۵؛ برای توضیح درباره امثال کنایی، ر.ک: همان: ۱۴۴).

از تأمل در شواهد کاربرد لفظ «داستان‌زدن» در شاهنامه نیز می‌توان دریافت که این تعبیر معادل «ضرب مثل» و شامل همه معانی اصطلاح «مثل» می‌شود و فردوسی نیز، همچون اغلب ادیبان، این تعبیر را اعم از جملات نغز و کنایات و داستان‌های مثلی به کار برده است. از این رو، و همچنین نظر به این که هدف پژوهش حاضر تفکیک مصادیق متفاوت این اصطلاح نیست، «مثل» را در معنی اعم آن در نظر گرفته‌ایم.

مثل که در زبان فارسی بدان «داستان» و گاه به تخفیف «دستان» گفته شده است میراث معنوی پیشینیان و «در واقع فشردۀ افکار هر قومی است. تمام افکار و تخیلات و احساسات را عصاره گرفته و آن را مثل نامیده‌اند» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

تأثیر اقناعی مثل، از قدیم‌ترین زمان‌ها و ظاهراً در تمام فرهنگ‌ها کانون توجه بوده است. ارسطو وسایل مشترک در گفتارهای اقناعی (خطابه) را «مثال و قیاس خطابی» معرفی می‌کند و برای مثال دو نوع قائل می‌شود: یکی حکایت‌کردن و قیاسی که در گذشته روی داده است، و دیگری آنکه ما خود آن را می‌سازیم؛ و نوع اخیر خود یا تشبیه^۱ است یا قصه^۲ (ارسطو، ۱۳۹۲: ۲۴۴). سپس توضیح می‌دهد که اگر قیاس خطابی نداشته باشیم، باید مثال استفاده کنیم؛ «زیرا مثال اعتقاد در پی می‌آورد ... [چون] به منزله شاهد است و شاهد در همه موارد قانع‌کننده است» (همان: ۲۴۸).

چنانکه می‌دانیم، سنت منطقی ارسطو از مسیر ترجمه‌های عربی به متون فلسفی و منطقی فارسی نیز راه یافت که منقح‌ترین صورت آن را در آثار خواجه نصیرالدین طوسی، به‌ویژه *اساس‌الاعتباس*، می‌توان دید. خواجه نصیر، از میان «صناعات خمس»، یعنی برهان و جدل و شعر و خطابه و مغالطه، خطابه را برای اقناع مفیدتر از همه معرفی می‌کند: «هیچ صنعت در افادت تصدیق اقناعی به جای خطابت بنایستد؛ از جهت آنکه عقول جمهور از ادراک قیاسات برهانی قاصر باشد، چنانکه گفته‌ایم، بل از جدلی هم» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۵: ۵۳۰). آنگاه می‌گوید که خطابه متکی بر قیاس و تمثیل است و از این دو، تمثیل «به طبع عوام نزدیک‌تر بود» (همان، ۵۳۶). البته در این نقل قول دو نکته را نباید از نظر دور داشت؛ یکی اینکه اصطلاح «تمثیل» در زبان خواجه مطابق کاربرد آن در بلاغت نیست؛ بلکه به معنی «مثال‌آوردن» است، و دیگر اینکه مقصود او از «جمهور» و «عوام» عامۀ مردم است که مطالعه‌ای در علم منطق ندارند؛ و در متون ادبی و همچنین گفتار روزمره نیز اغلب وقتی مخاطب از این طبقه است، مثل کاربرد می‌یابد.

استفاده از مثل در ادب فارسی نیز سابقه‌ای بس کهن دارد؛ اما گویندگان این سخنان حکمت‌آمیز - به استثنای شاعران و نویسندگان - عموماً شناخته شده و معلوم نیستند؛ زیرا آنچه در طول تاریخ اهمیت بسزایی داشته مفهوم درخور تأمل و ظاهر

^۱. comparaison (parabole : به یونانی)

^۲. fable

زیبای امثال بوده است. مَثَل را حاصل تراش خوردگی جمله‌ای حکیمانه در طول زمان دانسته‌اند. «این تراش خوردگی را هم در درونمایه مَثَل می‌توان دید، هم در شکل بیان و زبان آن» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۵).

شخصی که مَثَل را به کار می‌گیرد در حقیقت قصد دارد که مخاطب را از آزمودن آزموده بازدارد. «معنی و مفهوم مَثَل زمانی تحقق می‌یابد که یکی از تجربه‌های زندگی که بارها برای نسل‌های پیاپی پیش آمده، نمودار همه موارد مشابه شمرده شود» (زلهایم، ۱۳۸۱: ۱۶). در میان مردمی که تلقی اینگونه از مَثَل دارند، درجه قطعیت و صحت مضمون آن فزونی می‌یابد و تبدیل به وسیله‌ای مؤثر برای اقناع مخاطب می‌گردد؛ زیرا «قضیه را تمام می‌کند و پرسش برزبان آمده یا نیامده را پاسخ می‌گوید» (انوری، ۱۳۸۴: ۱۱). از اینجاست که همواره مَثَل، حجت خطابی استواری تلقی می‌شود و در مواعظ و سنن دینی و اخلاقی از آن استفاده می‌کنند (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۱۶۶) و تفاوتی هم ندارد «که مبتنی بر قصه و داستان یا رسم و عاداتی معروف باشد یا فقط جمله متین پرمغز داشته باشد» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۴).

فردوسی که خود با فرهنگ غنی ایران زمین پرورش یافته، نقل مَثَل را که به آن ضرب‌المثل^۱ یا داستان‌زنی گفته می‌شود، هدایتگر انسان‌ها می‌داند و در این بیت:

به نیک و به بد هرچه شاید بُدن بیاید همه داستان‌ها زدن

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۷/۱)

بر آن است که «از نیک و بد هرچه رخ می‌دهد، باید از آن تمثیل و حکایت ساخت و در سخن بدان مَثَل زد تا مردم هدایت گردند. این بیت اعتقاد به تأثیر ادبیات را در اخلاق و فرهنگ می‌رساند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: بخش یکم، ۱۸۷).

نگارندگان در مقاله حاضر می‌کوشند تا نشان دهند در نظام اندیشگی و زبانی فردوسی، ظهور آنچه گاه در قالب سخنی حکیمانه بیان می‌شود، گاه لباس تمثیل بر تن می‌کند و گاه در ساختار مثلی سایر عرضه می‌شود - و در این مقال به تأسی از کلام فردوسی هر سه داستان نامیده شده است - نیازمند فراهم آمدن موقعیت و شرایط خاصی است که شرح داده شده و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی بدین پرسش پاسخ گفته شده است که بستر تولد داستان‌زنی‌های شاهنامه کجاست و این داستان‌ها در چه موقعیتی پدیدار می‌شوند.

پیشینه تحقیق

درباره جایگاه، هدف و شیوه بیان مَثَل در شاهنامه فردوسی تا کنون هیچ کتاب یا مقاله‌ای منتشر نشده است. تنها کتابی که با موضوع مَثَل در شاهنامه به چاپ رسیده است *ارسال المَثَل در شعر فردوسی* نام دارد و نگارش علیرضا منصور مؤید است. کتاب یادشده جنبه تحلیلی ندارد و نویسنده تنها به گردآوری امثال شاهنامه همت گمارده است، که البته کاستی‌هایی نیز دارد و تمامی امثال شاهنامه را دربر نمی‌گیرد.

بحث و بررسی

الف) نمودهای داستان‌زنی

معنای بنیادین و محوری «داستان‌زدن» در شاهنامه فردوسی «سخن‌گفتن» است؛ که در ابیات زیر مشاهده می‌شود.

نباشم بدین کار همداستان زخسرو مزن پیش من داستان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۵۷/۲)

چو گیرد بلندی چه خواهد بُدن همان داستان از چه خواهد زدن

(همان: ۴۲۴/۲)

اما سخن برآمده از دل این داستان‌زنی‌ها جلوه‌های گوناگونی دارد:

- ۱) گاه در صورت «گفتگو و بحث کردن» ظاهر می‌شود.
تو شاهی و گر ازدها پیکری
بیایید زدن داستانتان، آوری
(همان: ۶۸/۱)
- ۲) گاهی شکل «قصه و حکایت تعریف کردن» می‌یابد (رواقی، ۱۳۹۰: ۹۶۷).
پژوهنده نامۀ باستان
که از پهلوانان زند داستان
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱/۱)
- ۳) زمانی با جامه «بیان تمثیل» ظاهر می‌شود.
خردیافته موبد نیک‌بخت
زدم داستان تا ز راه خرد
به فرزندان زد داستان درخت
سپهد به گفتار من بنگرد
(همان: ۲۱۷/۱)
- ۴) در ترکیبی نظیر «داستان‌زدن از کسی» شکل تعریف کردن از او و «آن کس را مثال آوردن» پیدا می‌کند.
بزرگان جنگ‌اور از باستان
ز رستم زنند این زمان داستان
(همان: ۱۲۶/۱)
- ۵) در «داستان‌زدن از چیزی» نیز «دم از چیزی زدن» را می‌رساند (رواقی، ۱۳۹۰: ۹۶۸).
کسی کز بزرگی زند داستان
نباشد خردمند همداستان
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۵۵/۷)
- ۶) موضوع مقاله حاضر نمودی دیگر از سخن گفتن است که فردوسی همچون شواهد قبل با عبارت «داستان‌زدن» از آن یاد می‌کند؛ اما نوع سخن نقل شده در آن، با نمونه‌های پیشین^۳ متفاوت و از مقوله «مَثَل و سخن حکیمانه» است. داستان در مفهوم «مَثَل» گاه در حماسه ملی ایران با مصدر «زدن» و گاهی با مصدر «راندن» همراه می‌شود.
بسی گفت و جوشید و زد داستان
سرانجام هم گشت همداستان
(همان: ۲۱۱/۱)
- که من رانده‌ام پیش از این داستان
چنین گفت با من یکی هوشمند
نبودی بر آن گفته همداستان
که جانش خرد بود و رایش بلند...
(همان: ۲۹۹/۲-۳۰۰)

ب) زمینه پیدایی داستان

شاعران بسیاری پیش و پس از فردوسی به تناسب اهدافی که از سرودن شعر دنبال می‌کرده‌اند، از مَثَل به عنوان عنصری بلاغی بهره برده‌اند. در تاریخ ادب فارسی «بسیاری از مَثَل‌ها در شعر شاعران راه یافته و از طریق ارسال مَثَل و استشهاد، بر لطف و رسایی و شیرینی کلام آنها افزوده است» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۵۷). سروده فردوسی نیز از این سنت حاکم بر شعر فارسی برکنار نبوده است.

بررسی تک‌تک داستان‌زنی‌های شاهنامه -البته در مفهوم مورد بحث این مقاله- نشان می‌دهد که فردوسی غالباً هنگام ناسازگاری و ناهمسویی حوادث داستان، قول، فعل یا رأی شخصیت‌ها با رأی گوینده مَثَل از این شگرد بلاغی بهره می‌گیرد؛ یعنی در گُنه سخن گوینده داستان نوعی مخالفت، ناپذیرفتاری یا اظهار ناخرسندی نسبت به سخنی که گفته شده یا قرار است گفته شود، رویدادی که واقع شده یا در شرف وقوع است، تصمیمی که اتخاذ شده یا قرار است اتخاذ شود، شرایطی که حاکم

شده یا قرار است حاکم شود، و فکر و انتظاری که در ذهن مخاطب مَثَل جای گرفته، وجود دارد و ظهور مَثَل برای آن است که سخنی، رویدادی، ماجرابی، تصمیمی، شرایطی یا نظر و باور و شیوه رفتاری تغییر یابد، و گوینده چنین تشخیص می‌دهد که اگر صلاح دید وی در قالب مَثَل که حاصل خرد جمعی پیشینیان است بیان گردد، مؤثرتر خواهد بود. بدین ترتیب، می‌کوشد تا با نقل سخن گذشتگان، مخاطب خویش را به این موضوع متوجه سازد که در طول سالیان متمادی انسان‌های خردمند بسیاری بر صحت تجربه‌ای متفاوت یا متضاد با قول، فعل، تصمیم، انتظار، رفتار، باور و ... وی یقین کرده‌اند و از آنجا که آزموده را آزمودن خطاست، عاقلانه‌ترین کار و تصمیم، تمکین در برابر توصیه مَثَل خواهد بود. چنین شرایطی، بستر پیدایی داستان‌زنی‌های شاهنامه است.

افزون بر شواهدی که خواهد آمد، نمونه‌ای در شاهنامه فردوسی وجود دارد که تأمل در زمینه ظهور آن می‌تواند در تبیین مدعای این مقاله نقش مؤثری ایفا کند.

- رستم در دست اکوان دیو گرفتار است. دیو او را به هوا برداشته، از رستم می‌خواهد تا انتخاب کند که به دریا افکنده شود یا به کوهسار. رستم مردن در دریا را به مرگ در کوهسار ترجیح می‌دهد؛ اما خواسته خویش را بر دیو آشکار نمی‌سازد و برای اظهار مخالفت، داستانی می‌زند که در تقبیح مردن در دریاست.

چنین داد پاسخ که دانای چین	یکی داستانی زده‌ست اندرین
که در آب هر کو برآورد هوش	به مینو نیند روانش سرش
به زاری بماند روانش به جای	خرامش نباشد به دیگر سرای

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۹۲/۳-۲۹۳)

رستم با بیان این مَثَل خود را مخالف افتادن در دریا وانمود می‌کند و از آنجایی که کارهای دیو وارونه است، خلاف خواسته ظاهری رستم - که مردن در کوهسار است - رفتار می‌کند و او را به دریا می‌افکند. یقیناً فردوسی در مقام راوی داستان این اختیار را داشته که در پاسخ به پرسش دیو، تمایل ظاهری رستم به مردن در کوهسار را اظهار کند و درباره آن داستانی بزند؛ اما او از زبان پهلوان ایران به پرسش دیو پاسخی سلبی می‌دهد نه ایجابی؛ زیرا چنانکه پیشتر گفته شد، اظهار موافقت جایگاه تولد داستان‌زنی‌های شاهنامه نیست.

آفریدگار بهین‌نامه ایرانیان در موقعیت‌های گوناگون گفت‌وگوی قهرمانان خویش را شکل می‌دهد و از مَثَل در جایگاهی که از شرایط و چگونگی آن سخن رفت بهره می‌گیرد؛ اما هدف وی از داستان‌زنی همواره هدف واحدی نیست.

ج) اهداف داستان‌زنی‌ها

چنانکه پیشتر اشاره شد، پیدایی داستان غالباً در هنگامی است که رأی گوینده مَثَل با دیدگاه، قول و فعل مخاطب و یا حوادث شکل گرفته یا در حال شکل‌گیری داستان همسو نباشد. چنین شرایطی، بستر مشترک پدیدارشدن مَثَل‌های شاهنامه است؛ اما باید توجه داشت که هدف فردوسی از ذکر مَثَل پیوسته هدف واحدی نیست، بلکه او از یادکرد امثال اهداف متفاوتی را دنبال می‌کند که بسته به جایگاه به‌کارگیری در پنج گروه (۱) تنبیه و تحذیر (۲) بزرگداشت (۳) خوارداشت (۴) تقویت روحیه (۵) تضعیف روحیه، جمع‌آمدنی است.^۴

۱) تنبیه و تحذیر^۵

در شواهدی که ذیل این عنوان جای می‌گیرد، فرزانه توس مخاطب را هوشیار ساخته، به وی هشدار می‌دهد و تجربه‌ای از تجارب عالم انسانی را در قالب سخنی حکیمانه در اختیار وی می‌گذارد، تا در مواقع مشابه، از به‌کار بستن آن بهره‌مند گردد.

- فردوسی مخالفت خویش با کردار توس و ناپسندیدگی اصرار وی را در نادیده گرفتن سفارش‌های کیخسرو درباره فرود، با داستان‌زنی آشکار می‌کند. اگرچه مصداق این سخن ارزشمند، توس است؛ اما در عین حال هر شنونده‌ای را از گرایش

به چنین خوبی پرهیز می‌دهد.

چنین داستاں زد یکی پرخرد
که از خوی بد کوه کیفر برد
(همان: ۴۳/۳)

- گرسیوز با نیکی‌های افراسیاب در حق سیاوش موافق نیست، از این رو، با انتخاب مثلی مناسب در تغییر نظر وی می‌کوشد. سیاوش را دشمن خانگی می‌خواند و همگان را از دشمن خانگی بر حذر می‌دارد.

برین داستاں زد یکی رهنمون
که آبی که از خانه آید برون
ندانند درمان آن را به بند
اگر بد نخواهی تو بنیوش پند
(همان: ۳۳۰/۲)

- پیلسم، برادر کهنتر پیران، با کشتن سیاوش مخالف است، از این رو، هنگامی که شتاب افراسیاب را برای ریختن خون وی می‌بیند، او را به تأنی و بندکردن سیاوش می‌خواند تا مجال اندیشه تنگ نشود و خونی به ناحق بر زمین نریزد. داستاںزنی پیلسم نکوهیدگی شتاب و فایده‌درنگ را بر همگان آشکار می‌سازد.

ز دانا شنیدم یکی داستاں
خرد شد بر آن نیز هم داستاں
که آهسته دل کم پشیمان شود
هم آشفته را هوش درمان شود
(همان: ۳۵۱/۲)

- رستم مخالفت خویش را با عمل ناجوانمردانه گرگین که به راه هوی رفته و بیژن را گرفتار ساخته است، با داستاںزنی به گونه‌ای اظهار می‌کند که دیگران نیز با شنیدن این سخن پرمغز از متابعت هوی پرهیزند.

تو نشنیدی آن داستاں پلنگ
بدان ژرف دریا که زد با نهنگ
که چون بر خرد چیره گردد هوا
نیابد زچنگ هوا کس رها
(همان: ۳۶۴/۳)

- گودرز بر مهر و مدارای کیخسرو در حق پیران معترض است؛ لذا با داستاں زدن، برای تغییر رفتار وی می‌کوشد و مخالفت خویش را با شیوه تعامل وی طوری ابراز می‌کند که ملاک و معیاری نیز برای دوستی‌های آدمی به دست می‌دهد.

یکی داستاں گفته بودم به شاه
چه فرمود لشکر کشیدن به راه
که دل را ز مهر کسی برگسل
کجا نیستش با زبان راست دل
(همان: ۱۹/۴)

- رستم به وصیت اسفندیار پس از مرگ وی تربیت بهمن را بر عهده می‌گیرد. زواره که چنین عملی را صلاح نمی‌بیند، کار رستم را خطا می‌خواند و با داستاںزنی وی را از قبول این مسئولیت، و دیگران را از پذیرش زحماتی از این دست، که جز زیان حاصلی نخواهد داشت، برحذر می‌دارد.

زدهقان تو نشنیدی این داستاں
که گر پروری بچه نره‌شیر
چه سر برکشد، زود جوید شکار
که یاد آرد از گفته باستان
شود تیزدندان و گردد دلیر
نخست اندر آید به پروردگار
(همان: ۴۲۳/۵-۴۲۴)

۲) بزرگداشت^۶

هدف فردوسی از به‌کارگیری این امثال بزرگداشت چیز یا کسی است، و حکمتی هم که در اختیار مخاطب می‌گذارد به هنگام تکریم به‌کاربستگی است.

- هنگامی که رستم بیژن را از اسارت رها ساخته و رو به سوی ایران دارد، سپاهی انبوه از تورانیان به دنبال پهلوان ایران و اطرافیان اویند. با نزدیک شدن آنان رستم به بلندی برآمده، انبوه دشمنان را می‌نگرد و با رشادت می‌غرد. فردوسی به‌رغم توانایی ظاهری دشمن، شکوه ایشان را به هیچ می‌گیرد و رأی خویش را بیان می‌کند که حاکی از خطاخواندن اندیشه غلبه‌یافتن و پیروزی لشکر توران است و با مثلی نظر مخاطبان را بر دلیری بی‌مانند رستم معطوف می‌سازد و آن را بزرگ می‌شمارد.

یکی داستانت زد سوار دلیر
که روبه چه سنجد به چنگال شیر
(همان: ۳۸۸/۳)

- رستم بعد از رها ساختن بیژن از چاه تورانیان و هنگام بازگشت به ایران، موقعیت نامناسبی را که منیژه دچار آن شده است، درخور اعتنا نمی‌شمارد و باور خود را مبنی بر غیرواقعی بودن شرایط موجود اعلام می‌کند و به‌رغم خواری ظاهری که این شاهزاده بدان گرفتار آمده است، با بیان مثلی شایسته در بزرگداشت وی می‌کوشد.

یکی داستانت زد تهمتن بر او
که گر می بریزد نریزدش بوی
(همان: ۳۸۶/۳)

- بهرام چوبینه پس از تیره شدن روابطش با هرمز، با بزرگان لشکر خویش درباره تصاحب تخت و گنجینه شاهی رای می‌زند. غالب آنان با او موافق نیستند و در منصرف ساختن وی می‌کوشند؛ اما بُنداگشسب با داستان‌زنی، با دیگران مخالفت می‌کند و تکیه بر مسند شاهی را حتی برای یک لحظه مغتنم می‌شمارد.

چنین گفت بُنداگشسب سوار
یکی موبدی داستانت زد به ری
که ای از یلان جهان یادگار
که هرکس که دانا بُد و نیک‌پی
روانش پیرد سوی آسمان
اگر پادشاهی کند یک زمان
به از بنده بودن به سال دراز
به گنج جهاندار بردن نیاز
(همان: ۵۹۹/۷)

۳) خوارداشت^۷

شواهد ذیل این عنوان نقطه مقابل شواهدی است که در شماره پیشین آورده شد و دربرگیرنده مَثَل‌هایی است که در خوارداشت قول یا فعل کسانی سعی دارد و حکمتی هم که پیش روی مخاطب می‌نهد غالباً در مقام تحقیر و تقبیح به کار می‌آید.

- فردوسی به منظور اظهار مخالفت با پدرکشی ضحاک داستانی می‌زند و کار او را درخور انسان‌هایی قلمداد می‌کند که از بستر گناه برآمده‌اند و با این سخن، در خوارداشت ضحاک می‌کوشد.

به خون پدر گشت هم‌داستان
که فرزند بد گر شود نره‌شیر
ز دانا شنیدستم این داستان
به خون پدر هم نباشد دلیر
مگر در نهانش سخن دیگرست
پژوهنده را راز با مادرست
(همان: ۴۸/۱)

- از نظر فردوسی طرد زال از سوی سام به هنگام تولد پذیرفته نیست. از این رو، بر کار وی اعتراض می‌کند و به همین سبب از زبان شیر پیر مثلی می‌آورد که ضمن آن، فعل سام را فروتر از فعل حیوان می‌نهد.

یکی داستانت زد برین شیر پیر
که گر من تو را خون دل دادمی
کجا کرده بُد بچه را سیر شیر
سپاس ایچ بر سرت نهادمی

که تو خود مرا ویژه خون دلی
دلم بگسلد گر ز من بگسلی
(همان: ۱۶۶/۱ - ۱۶۷)

- اسفندیار قصد دارد که نزد پدر رود و به سبب خلف‌وعده و نبخشیدن پادشاهی به فرزند با او عتاب کند. مادرش، کتایون، کار او را نادرست می‌داند و با وی مخالفت می‌کند؛ اما اسفندیار با داستان‌زدن او را بی‌بهره از رای و اندیشه می‌خواند و راهنمایی‌هایش را مردود می‌شمارد.

چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
که نیکو زد این داستان شهریار
چو گویی سخن بازیابی به کوی
که کاری مکن نیز فرمان زن
که هرگز نیبنی زنی رای‌زن
(همان: ۲۹۵/۵)

- خسرو پرویز در مقام مخالفت با بهرام چوبینه که مدعی تاج و تخت شاهی است، با داستان‌زدن او را حقیرتر از آن می‌شمارد که بتواند بر تخت سلطنت بنشیند.

چنین گفت خسرو که آن داستان
که هرگز به نادان و بی‌راه و خُرد
که داننده ی‌اد آرد از باستان
سلیح بزرگی نیاید سپرد
(همان: ۲۷/۸)

- باور بهرام چوبینه با قول ساوه‌شاه که کشتن شاه ایران و سپردن تاج و تخت او به بهرام را وعده می‌دهد ناهمسوست. بهرام او را به سخره می‌گیرد و با داستان‌زنی به خوارداشت وی می‌پردازد و می‌گوید:

یکی داستان زد برین مرد مه
نگوید که جز مهتر ده بُدم
که درویش را چون برانی ز ده
همه بنده بودند و من مه بُدم
(همان: ۵۲۶/۷)

۴) تقویت روحیه^۸

در نمونه‌هایی که در این قسمت ارائه می‌شود، هدفِ گوینده تقویت روحیه مخاطب است و مثلی هم که نقل می‌کند در مقام امیدوارساختن کاربرد دارد.

- وقتی سلم و تور با لشکری که به تعبیر فردوسی کرانه ندارد برای جنگ با منوچهر به ایران نزدیک می‌شوند، این اتحاد، ظاهراً بر شکست منوچهر دلالت می‌کند؛ اما فریدون با نیک‌پی خواندنِ منوچهر و اشاره به شکیبایی و هوش و خرد وی، شکست را نفی کرده، نمی‌پذیرد و بر پیروزی امید می‌دهد.

یکی داستان زد جهان‌دیده کی
به دام آیدش ناسگالیده میش
که مرد جوان چون بود نیک‌پی
پلنگ از پس پشت و صیاد پیش
(همان: ۱۳۷/۱)

- پیران برای تقویت روحیه سپاه شکست‌خورده خود داستانی می‌زند که ضمن آن با نظر و باور آنان مخالفت می‌کند. حاصل سخن وی این است که انتظار پیروزی مستمر خطاست و شکست در جنگ امری ناگزیر است، و بدین ترتیب در آماده‌سازی آنان برای ازسرگیری نبرد می‌کوشد.

چنین داستان زد شه موبدان
که پیروز یزدان بود جاودان
(همان: ۱۱۱/۴)

- گیو با داستان‌زنی، ضمن مخالفت با گریختن گودرز از مقابل سپاه پیران، به تقویت روحیه او پرداخته، می‌گوید:

ز دانا تو نشنیدی این داستان
که گر دو برادر نهد پشت پشت
که برگوید از گفته باستان
تن کوه را خاک ماند به مشمت
(همان: ۸۵/۳)

- هر مزد به کار بهرام چوبینه که در جنگ با ساوه‌شاه، تنها دوازده هزار سپاهی به همراه می‌برد، معترض است. بهرام چوبینه در ردّ اعتراض هر مزد به کار وی، داستانی می‌زند. بخت را یار خویش می‌خواند و با بیان این مثل روحیه خود و همراهان را قوت می‌بخشد.

شنیدستی این داستان از مهران
که چون بخت پیروز یاور بود
که در پیش بودند شاه جهان
روا باشد ار یار کمتر بود
(همان: ۵۰۴/۷)

۵) تضعیف روحیه^۹

در این ابیات به عکس نمونه‌های پیشین هدف از داستان‌زنی تضعیف روحیه مخاطب است و بدیهی است که مقام به‌کارگیری این گونه امثال نیز مقام ناامید کردن و منصرف ساختن خواهد بود.

- هنگامی که گیو به تنهایی و بدون یاور در برابر سپاه پیران قرار می‌گیرد، پیران که چنین تهوری را بر نمی‌تابد، جسارت وی را خطا و بیجا می‌داند و برای تضعیف روحیه او از زبان هزبر داستانی می‌زند.

یکی داستان زد هزبر دمان
زمانه برو دم همی بشمرد
که چون بر گوزنی سرآید زمان
بیاید دمان پیش من بگذرد
(همان: ۴۳۷/۲)

- هومان روز گذشته از سپاه ایران مبارز طلبیده است؛ اما بنا به مصالحی گودرز اجازه نداده است کسی با او رویارو شود. روز بعد دوباره به میدان بازمی‌گردد و از ایرانیان هم‌نبرد می‌طلبد و بر این کار اصرار می‌ورزد. بیژن که داوطلب نبرد با او می‌شود، ضمن نادرست خواندن بازگشت هومان و اظهار ناخشنودی از کار وی روحیه او را چنین تضعیف می‌کند:

امیدستم اکنون که این تیغ من
که بر خاک ریزد ز خون تو گل
سرت را چنان بگسلاند ز تن
یکی داستان اندر آری به دل
که با آهوان گفت غم ژیان
که گر دشت گردد همه پرنیان
ز دامی که پای من آزاد گشت
نپویم بر آن سو، تو را باد دشت
(همان: ۴۹/۴)

- گردیه با رای بهرام چوبینه در به‌دست آوردن تاج و تخت ایران مخالف است؛ لذا با داستان‌زنی در تضعیف روحیه برادر و منصرف ساختن وی می‌کوشد.

برین بر یکی داستان زد کسی
که خر شد که خواهد ز گاوان سروی
کجا بهره بودش ز دانش بسی
به گاباره^۱ گم کرد گوش و بروی
(همان: ۳۵/۸)

- در رزم یازده رخ، لَهاک و فرشیدورد از مقابل سپاه ایران می‌گریزند و شب را در بیشه‌ای استراحت می‌کنند. آنها برای این گمان‌اند که از دست ایرانیان جسته‌اند؛ اما شب هنگام با صدای شیهه اسب آنان از خواب برمی‌خیزند. فرشیدورد ضمن

^۱. گله گاوان

خطادانستن امیدی که برای رهایی داشتند بخت بد را مسلط می‌داند و مثلی نقل می‌کند که نمایانگر ناامیدی اوست و نقشی جز تضعیف روحیه وی و لهاک ندارد.

که دانا زد این داستان بزرگ که شیری که بگریزد از جنگ گریز
 نیاید که گریز از پیشش درکشند که او را همان بخت بد خود گُشد
 (همان: ۱۴۸/۴)

گفتنی است که در شاهنامه فردوسی همواره یک مَثَل دربردارنده یک هدف نیست، بلکه ظرفیت معنایی بعضی مَثَل‌ها - همچون نمونه ذیل - چنان است که در عین حال می‌توانند دربرگیرنده دو هدف باشند.

- پیران که به رفتن هومان، فرزندش، به جنگ ایرانیان معترض است، داستانی می‌زند که ضمن آن هم مخاطبان را به ارزش درنگ و نکوهیدگی شتاب متوجه می‌سازد و هم به خوارداشت کردار عجلوانه هومان می‌پردازد. نقل چنین مثلی هدف تنبیه و تحذیر و خوارداشت را توأمان برآورده می‌سازد.

بجوشیدش از درد هومان جگر یکی داستان ییادکرد از پدر
 که دانا به هر کار سازد درنگ سراندر نیارد به پرگار تنگ
 سبکسار تندی نماید نخست به فرجام کار آمده آرد درست
 (همان: ۳۰/۴)

- پیران در مقام مخالفت با پیشنهاد گودرز مبنی بر زنده‌خواستن از ایرانیان داستانی می‌زند که هم توجه مخاطب را به ناگزیری مرگ جلب می‌کند - تنبیه و تحذیر - و هم در هنگامه نبرد با این مَثَل روحیه خویش را تقویت می‌کند.

شنیدستم این داستان از مَهان که هرچند باشی به خرم جهان
 سرانجام مرگست زو چاره نیست به من بر بدین جای پیغاره نیست
 (همان: ۱۳۰/۴)

بزرگداشت و خوارداشت نیز از جمله اهداف دوگانه‌ای است که از هم‌کناری ستایش و نکوهش حاصل می‌شود. - هر مزد از پسرش خسرو پرویز می‌خواهد که پس از بر تخت نشستن، خال خویش را از میان بردارد؛ اما خسرو درخواست پدر را نمی‌پذیرد. رأی فردوسی با تصمیم هرمزد که از میان برداشتن انسانی را در پی دارد ناهمسوست، بنابراین مثلی بیان می‌کند که ناظر بر بزرگداشت اندیشه خسرو و خوارداشت قصد هرمزد است.

پسر مهربان تر بُد از شهریار بدین داستان زد یکی هوشیار
 جوان زبان چرب و شیرین سخن به از پیر نستوه گشته کهن
 (همان: ۷/۸)

د) ناسازگاری و ناهمسویی‌های پنهان

نمونه‌هایی که پیشتر نقل شد از جمله شواهدی است که در آنها به ناسازگاری و ناهمسویی رویدادهای داستان و یا قول، فعل، تصمیم و.. مخاطب با رأی گوینده مَثَل تصریح شده است؛ اما در کنار این نمونه‌ها که بسامد درخور توجهی نیز دارد، به شواهد دیگری بازمی‌خوریم که مخاطب داستان‌زنی، به ظاهر سخنی نمی‌گوید و اظهار مخالفتی نمی‌کند؛ اما گوینده مَثَل به فراست اندیشه او را درمی‌یابد و داستانی که می‌زند در حقیقت پاسخ به دخل مقلد وی است. ابیات ذیل شواهدی است از این دست.

- بهرام گور که با اصرار به خانه بهرام جهود راه بسته و شب را در آنجا اقامت کرده است، به هنگام طعام خوردن بهرام، در ظاهر تقاضایی نمی‌کند؛ اما بهرام انتظار بهرام را مبنی بر دعوت شدن به طعام درمی‌یابد و با نقل مَثَل انتظار او را خطا می‌خواند و به نابجا بودن آن پاسخ می‌گوید.

از آن پس به بهرام گفت ای سوار
 ز گیتی هرآنکس که دارد خورد
 بدو گفت بهرام این داستان
 شنیده به دیدار دیدم کنون
 چو این داستان بشنوی یاددار
 چو خوردش نباشد همی بنگرد
 شنیدستم از گفته باستان
 که برخواندی از گفته رهنمون
 (همان: ۴۳۲/۶)

مرد جهود به همین منوال وقتی که به شراب می‌نشید نیز با نقل داستان، انتظار بر زبان‌نیامده بهرام را بیجا می‌خواند و با آن مخالفت می‌کند.

خروشید کای رنج‌دیده سوار
 که هر کس که دارد دلش روشنست
 کسی کوندارد بود خشک لب
 بدین داستان کهن گوش‌دار
 درم پیش او چون یکی جوشنست
 چنان چون توی گرسنه نیم‌شب
 (همان: ۴۳۳/۶)

به‌رغم آنکه مقام خسروپرویز بسیار از بهرام چوبین بالاتر است، وی قصد دارد تا هنگام رویارویی با بهرام در گشودن باب سخن پیش‌دستی کند. خسرو، مخالفت اظهارناشده اطرافیان را نسبت به کار خویش درمی‌یابد و با بیان داستانی بدان پاسخ می‌دهد و آن را نادرست می‌شمارد و بر نرمی در برابر درشتی دعوت می‌کند.

از آن پس به بندوی و گُستم گفت
 که گر خر نیاید به نزدیک بار
 که بگشایم این داستان از نهفت
 تو بار گران را به نزد خر آر
 (همان: ۱۴/۸ - ۱۵)

یزدگرد تصمیم گرفته است برای درمان ماندن از آسیب اعراب، به خراسان و نزد ماهوی رود. او به‌تصریح ماهوی را «بی‌مایه و بی‌تن» می‌خواند؛ اما هم برای جرأت‌دادن به خود برای اقدام به این کار و هم برای پاسخ‌گویی به مخالفت احتمالی مخاطبان - کاری که فرخزاد پس از شنیدن سخنان یزدگرد انجام می‌دهد - داستانی می‌زند و به سبب لطف‌هایی که در حقیقت کرده است، اعتماد به او را جایز می‌شمارد.

ز موبد شنیدستم این داستان
 بدان دار او مید کور را به مهر
 که برخواند از گفته باستان...
 سر از نیستی بردی اندر سپهر
 (همان: ۴۳۶/۸)

افزون بر آنچه گفته آمد، قسم دیگری از شواهد نیز وجود دارد که در آنها تصریح نشده است به ناهم‌سویی‌ای که مقاله حاضر آن را بستر پیدایی غالب داستان‌زنی‌های شاهنامه می‌داند، در عین حال مانند نمونه‌های پیشین، بیان مَثَل برای پاسخ‌گویی به دخلی مقلد هم نیست، بلکه تنها با دقت در شیوه روایت فردوسی و واژگانی که به کار می‌گیرد، می‌توان ناسازگاری و ناهم‌سویی‌ای را دریافت که سبب داستان‌زنی شده است؛ برای مثال، فرامرز، فرزند رستم، در نبردهایی که به کین‌خواهی سیاوش درمی‌گیرد، رشادت بسیار نشان می‌دهد و دلاورانی همچون ورازاد و سرخه تورانی را از پای درمی‌آورد. سپاهیان ایران او را تحسین می‌کنند و رستم نیز، در مقابل، فرامرز را می‌ستاید و داستانی می‌زند.

یکی داستان زد برین پیلتن
 هنر بایید و گوهر نامدار
 چون این چار گوهر به جای آورد
 که هرکس که سر برکشد ز انجمن
 خرد یار و فرهنگ آموزگار
 دلاور شود پسر و پای آورد
 (همان: ۳۹۰/۲ - ۳۹۱)

ابتدا چنین به نظر می‌رسد که میان رأی گوینده داستان، رستم، و نظر مخاطبان ناهم‌سوئی‌ای وجود ندارد که زمینه داستان‌زنی را سبب شده باشد؛ اما با دقت در ابیات بعد روشن می‌شود که تحسین سپاهیان ایران با تعجب همراه بوده است و رستم با داستان‌زنی درحقیقت به شگفتی سپاهیان پاسخ گفته و متعجب‌شدن آنان را از رشادت فرامرز بیجا خواننده و فعل وی را نه تنها مایه شگفتی ندانسته، بلکه آن را کاملاً طبیعی قلمداد کرده است. خلاصه سخن رستم در آن ابیات چنین است: «افروختن و سوختن در سرشت آتش نهفته است. بر این پایه، اگر فرامرز سرکش و آتش‌وش است، مایه شگفتی نیست؛ زیرا به پولاد می‌ماند که دلش آکنده از آتش است؛ لیک زمانی که به هم‌وردی با سنگ خارا می‌پردازد، سرشت و راز درون خویش را آشکار می‌سازد» (کزازی، ۱۳۸۲: ۵۲۳).

ه) تنوع شیوه‌های بیان

اگرچه غالب داستان‌زنی‌ها در شاهنامه فردوسی با اعلام گوینده همراه است و وی به بیان مثل تصریح می‌کند، نمونه‌هایی نیز وجود دارد که در آنها نقل مثل بدون اخبار صورت می‌گیرد. این شیوه از بیان در سراسر شاهنامه از الگوی واحدی پیروی نمی‌کند و جلوه‌های متفاوتی دارد؛ برای مثال، سیندخت که هراس مهرباب را از لشکرکشی منوچهر و سام به کابل نابه‌جا می‌داند و بر بروز آن معترض است، با سخنانی مهرباب را دل‌داری می‌دهد و روحیه او را تقویت می‌کند. اگرچه در گفته سیندخت «داستان» نمود مشخصی دارد، کمترین اشاره‌ای به داستان‌زنی وجود ندارد. مهرباب نیز از سیاق سخن آن را در می‌یابد و «داستان» می‌خواند.

بدو گفت بشنو زمن یک سخن	چو دیگر یکی کامت آمد بکن
ترا خواسته گرز بهر تن است	ببخش و بدان کین شب آبستن است
اگر چند باشد شب دیر یاز	برو تیرگی هم نماند دراز
شود روز چون چشمه رخشان شود	زمین چون نگیب بدخشان شود
بدو گفت مهرباب کز باستان	مزن در میان یلان داستان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۳۷/۱)

نمونه‌های دیگری هم هست که سخن حکمت‌آمیزی از قول انسانی دانا نقل می‌شود و مبنای تصمیم‌گیری و عمل قرار می‌گیرد. این سخن حکیمانه درواقع همان مثل است و از لحاظ محتوا و جایگاه پیدایی هیچ تفاوتی ندارد با سخنانی که به مثل بودن آنها تصریح شده است؛ تنها تفاوتش این است که اشاره‌ای به عبارت «داستان‌زدن» مشاهده نمی‌شود؛ چنانکه سیاوش به هنگام رویارویی با سپاه افراسیاب، با آغازکردن نبرد مخالفت می‌ورزد. او با بیان سخن شخصی خردمند، خود را گرفتار بختی بد قلمداد می‌کند که با نبرد هم به رهایی از آن امید ندارد.

چه گفت آن خردمند بسیار هوش	که با اختر بد به مردی مکوش
----------------------------	----------------------------

(همان: ۳۴۹/۲)

همچنین است سخن اسفندیار به رستم، آنگاه که به اصرار قصد دارد شاهزاده روین‌تن را از جنگ منصرف سازد. به گفته خالقی مطلق، سخنان دردآور رستم، او را از الگوی پهلوان حماسه‌های بدوی بیرون می‌آورد و در چهره پهلوان حماسه‌های دراماتیک ظاهر می‌سازد (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، بخش دوم و سوم: ۲۹۶). اسفندیار هم که چنین عکس‌العملی را از رستم سراغ ندارد، با نقل سخن شخصی دانا به مخالفت با او برمی‌خیزد و رستم را پیر کانایی می‌خواند که فریبش در اسفندیار کارگر نخواهد آمد.

به دانای پیشی نگر تا چه گفت	- بدانگه که جان با خرد کرد جفت-
که پیر فریب‌بنده کانا بود	و گر چند با رای دانا بود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۶۳/۵)

نتیجه

حروف، کلمات، عبارات، عناصر بلاغی و در یک کلام تمامی ظرفیت‌های زبان فارسی به عنوان ابزاری مشترک در اختیار تمامی شاعران پارسی‌گو بوده و هست؛ اما امتیاز شاعران بزرگ در چگونگی استفاده از این ظرفیت‌هاست. در هنر حماسه‌سرایی فردوسی «هزار نکته باریک‌تر ز مو» وجود دارد که تا کنون به آنها توجه نشده است. از آن جمله شیوه داستان‌زنی‌های اوست. در رویارویی اولیه با داستان‌زنی در شاهنامه چنین می‌نماید که فردوسی قصد دارد از زبان قهرمانان حماسه ملی ایران سخنان حکیمانه‌ای به مخاطبان بیاموزد که البته چنین نیز هست؛ اما این یگانه مقصود او نیست و مقام و موقع و طرز به‌کارگیری داستان‌زنی‌ها معلوم می‌کند که اهداف دیگری نیز برای او مطرح بوده است.

داستان‌زنی‌های شاهنامه زمانی به منصفه ظهور می‌رسد که قول، فعل یا دیدگاه مخاطب، همچنین حوادث واقع شده یا در شرف وقوع و نیز شرایط موجود پذیرفتنی نباشد، در این هنگام فردوسی با نقل سخنی زبانزد از قول قهرمانان شاهنامه یا سراینده، نادرستی آن را آشکار می‌سازد و درصدد تغییر یا اصلاحش برمی‌آید؛ ضمن آنکه با پیوند زدن آن سخن به گذشته‌های دور که القاکننده پذیرش آن از سوی خرد جمعی قوم ایرانی است، بر درستی رأی و نظر کسی که داستان زده است صحه می‌گذارد.

چنین جایگاهی بستر غالب داستان‌زنی‌ها و حکمت‌آموزی‌های فردوسی است که اهدافی نیز در بردارد و در متن مقاله به تفصیل بدان‌ها و شیوه بیانشان اشاره شده است.

پی‌نوشت‌ها

(۱) «کلمه ضرب' در مورد مَثَل به معنی ایقاع و بیان آن است و این کلمه را برای زدنِ مَثَل از آنجا گرفته‌اند که تأثیر نفسانی و انفعال و هیجانی که از آن در خاطر حاصل می‌شود، مَثَل آن است که در گوش شنونده سخن را بکوبند؛ چنانکه اثر آن در قلب وی نفوذ کند و به اعماق روح او درون گردد» (حکمت، ۱۳۶۱: ۴۸).

(۲) اصطلاحی در علم بیان که حوزه گسترده‌ای را شامل شده است و ضرب‌المثل را نیز دربرمی‌گیرد (فتوحی، ۱۳۸۶: ۴۲۲).

(۳) علی رواقی در فرهنگ شاهنامه، معنای دیگری برای داستان‌زدن قائل شده که «تدبیر و چاره‌اندیشی کردن، طرح و نقشه کشیدن» است (رواقی، ۱۳۹۰: ۹۶۸)؛ اما جلال خالقی مطلق و جلال‌الدین کزازی برای «داستان‌زدن» در آن دسته از شواهد شعری که رواقی ذیل این مدخل آورده است، معناهایی نظیر گفتگو کردن، مَثَل آوردن، قضیه را به‌درازا کشاندن را نقل کرده‌اند. از آنجا که نویسنده مقاله با ایشان هم‌رأی است و در بررسی تمامی شواهد داستان‌زنی‌ها در شاهنامه فردوسی بیتی نیافته است که بتوان آن را محمل مفهوم یادشده در فرهنگ شاهنامه دانست، از اشاره به این معنی خودداری کرده است.

(۴) ذکر این نکته لازم است که مبنای این تقسیم‌بندی معنا بوده است و نه ساختار؛ از این رو شاید این تعابیر به شکلی دیگر نیز بیان‌کردنی باشد، ولی نگارنده عناوین یادشده را مناسب دیده است.

(۵) ۱۱۴/۲، ۱۸۴، ۲۷۷، ۲۹۹-۳۰۰، ۳۹۱-۳۹۰، ۴۰۶؛ ۱۴/۴، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۳۸، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۶۱؛ ۵۵۲/۵؛ ۱۴۷/۷؛ ۱۴۷/۸-۱۵، ۴۳۴.

(۶) ۷/۸؛ ۳۸۹/۳.

(۷) ۱۶۷-۱۶۶/۱، ۱۸۵-۱۸۶، ۲۱۷-۲۱۸؛ ۲۳۹/۲، ۳۳۲؛ ۲۹۲/۳-۲۹۳، ۳۷۶، ۳۸۹؛ ۳۰/۴، ۶۴؛ ۴۳۲/۶، ۴۳۳؛ ۱۵۴/۷، ۱۹۳، ۵۲۷؛ ۷/۸، ۱۳۸، ۴۳۷.

(۸) ۲۳۷/۱؛ ۱۳۰/۴، ۱۶۱؛ ۳۱۲/۶؛ ۵۴/۸، ۴۳۶.

(۹) ۳۳-۳۲/۴، ۳۴۳/۳.

منابع

۱. ارسطو (۱۳۹۲). *خطابه، ترجمه اسماعیل سعادت*، چ ۱، تهران: هرمس.
۲. انوری، حسن (۱۳۸۴). *فرهنگ امثال سخن*، ج ۱، چ ۱، تهران: سخن.
۳. حکمت، علی اصغر (۱۳۶۱). *امثال قرآن*، چ ۲، تهران: بنیاد قرآن.
۴. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). *یادداشت‌های شاهنامه*، بخش ۱، چ ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۵. ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۶). «بررسی ساختار ارسال مثل». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، شماره ۱۵، بهار، صص ۳۱-۶۲.
۶. رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۹). *معالم البلاغه*، چ ۵، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
۷. رواقی، علی (۱۳۹۰). *فرهنگ شاهنامه*، ج ۱، تهران: فرهنگستان هنر.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). *بحر در کوزه*، چ ۳ تهران: علمی.
۹. زلهایم، رودلف (۱۳۸۱). *امثال کهن عربی، ترجمه احمد شفیع‌ها*، چ ۱، تهران: نشر دانشگاهی.
۱۰. فتوحی، محمود (۱۳۸۶). «تمثیل» در *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ج ۲، ص ۴۲۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*، به کوشش جلال خالقی مطلق و دیگران، هشت جلد، چ ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۲. کزازی، جلال‌الدین (۱۳۸۲). *نامه باستان*، ج ۳، چ ۱، تهران: سمت.
۱۳. گرکانی، محمدحسین (شمس‌العلماء) (۱۳۷۷). *ابدع‌البدایع*، به اهتمام حسین جعفری، چ ۱، تبریز: احرار.
۱۴. منصور مؤید، علیرضا (۱۳۷۳). *ارسال‌المثل در شاهنامه فردوسی*، چ ۱، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۵. نصیرالدین طوسی، (۲۵۳۵=۱۳۵۵). *اساس‌الاعتباس*، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۱۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۴). *معانی و بیان*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، چ ۲، تهران: هما.